



شبهات و تفاوت‌های شک غزالی با دکارت/ بیماری عقلی ارثی غزالی چه بود؟!

آیا غزالی - که شک با دوام و طولانی او که سبب بیماری و عزلت او شد - نیز به همین نحو شکاک است یا او همان شک روشی را که به آن اشاره نمودیم اتخاذ نمود؟ یا اینکه شک او عملی بود که در آن حقیقت با وهم و ایمان و اضطراب و تشکیک مختلط شده بود؟

خبرگزاری مهر - آیا غزالی - که شک با دوام و طولانی او که سبب بیماری و عزلت او شد - نیز به همین نحو شکاک است یا او همان شک روشی را که به آن اشاره نمودیم اتخاذ نمود؟ یا اینکه شک او عملی بود که در آن حقیقت با وهم و ایمان و اضطراب و تشکیک مختلط شده بود؟

روش‌های معرفتی از نظر فلاسفه مسلمان در بخش قبلی بیان شد، در ادامه بحث گذشته روش شکاکانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اول: روش شکاکانه

به طور عادی روش شکاکانه به معتبر شمردن شک در وصول به معرفت اطلاق می‌شود. هرچند این روش - فی حد ذاته - وسیله‌ای برای علم و یقین تلقی نمی‌گردد. بر این اساس، برخی علمای کلام به‌طور ویژه‌ای این روش را مطرح کرده‌اند تا بسیاری از حقائق دینی را به هدف دفاع از اعتقادات اسلامی و دفع شبهات بیان نمایند. این روش نزد معتزله مقبول بود.

شک روشی نوعی ایمان به حقیقت را مفروض دارد، در برابر شک مطلق که به هیچ چیز حتی به وجود خود حقیقت از حیث مبدأ اعتقاد ندارد، اما شکاک روشی می‌خواهد ایمان خود به حقیقت را از تقلید و تسلیم به ایمان از روی یقین مبدل سازد و این در وهله اول به عقل او باز می‌گردد، زیرا شک از تراوشات و اوصاف ذهن است و بنابراین او (شکاک روشی) در جستجوی پاسخی است که شک را به یقین مبدل سازد. این روش (شک روش) اساساً در جوهره خود به روش عقلی باز می‌گردد و خود روش مستقلاً محسوب نمی‌شود بلکه از لوازم و تبعات مکتب عقلی ناشی می‌شود.

ابوهذیل علاف (تولد 235 ه.ق) و ابراهیم نظام (تولد 231 ه.ق) - از بزرگان معتزله - به شک به عنوان مدخلی برای از بین بردن تقلید و خارج ساختن عقل از رکود و عرضه اندیشه‌ها و اعتقادات بر اساس احکام عقل - برای پذیرش یا رد آن - نگریسته‌اند، پس شک باید همواره مسبوق به یقین باشد. معتزله معتقد بوده‌اند که انسان در برابر خداوند بلند مرتبه و اوامر و نواهی او، به خاطر قوه عقل و آزادی و اختیاری که به او بخشیده شده‌است، مسئول است. زیرا عقل می‌تواند از اداره و اختیار اطاعت کرده و یا از آن سرپیچی نماید و این توانایی را دارد که بر مبنای اصل عدل، خیر را از شر تشخیص و تمییز دهد.

از این مطلب چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اولین چیزی که بر انسان واجب است، تحکیم اعتقاد او به حقیقت و بازشناسی آن از خطا - البته نه از طریق تقلید - است، زیرا خداوند تقلید را ناپسند شمرده است. «وَادِّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لَّيَطْمَنَّ قَلْبِي« و قرآن کریم در قصه ابراهیم(ع) اعتماد به شک را به منزله مدخلی برای یقین بر شمرده است. طبعاً محال است که بپذیریم که این گفته راجع به تفکیک شک و ایمان از تقلید به این منظور باشد که حالت ابراهیم(ع) با مقام پیامبری ایشان منافات داشته‌باشد.

چرا که این آیه به ایمان پیامبرانه او در «قَالَ أَوْ لَمْ يُؤْمِنَ قَالَ بَلَىٰ« اشاره نموده است و ایمان با شک غیر قابل جمع است. پس قطعاً مقصود از «لَيَطْمَنَّ قَلْبِي« تأکید بر رغبت ویژه نزد او(ع) در حین مشاهده عملیات احیای مردگان بوده است و اگر مقصود، تعلیم سیر عقلی در عرض احتمالات واقعی برای وصول به علم حق باشد مانعی برای آن نیست، بلکه تعلیم قرآنی به انسان در چگونگی به کارگیری قدرت عقل می‌باشد.

این نحوه شک روشی به شک دکارتی که رنه دکارت (1596-1650) به آن اعتقاد داشته بسیار نزدیک است. او در عین حال فلسفه عقلی متمایل به ایمان خود را از خلال شکی که گریبان گیر غرب - در آغاز عصر نهضت - شده بود استنتاج می‌نماید، فلسفه‌ای که از شک در وجود و با عبارت مشهور «می‌اندیشم، پس هستم« - معروف به کوژتیو- آغاز شده بود و به شک دیگر او منتقل شد.

اما آیا غزالی - که شک با دوام و طولانی او که سبب بیماری و عزلت او شد - نیز به همین نحو شکاک است یا او همان شک روشی را که به آن اشاره نمودیم اتخاذ نمود؟ یا اینکه شک او عملی بود که در آن حقیقت با وهم و ایمان و اضطراب و تشکیک مختلط شده بود؟ آسان نیست که بپذیریم شک او به همان شیوه‌ای بوده که معتزله مطرح نمودند و سپس دکارت در روش خود به کار بسته است، به ویژه آنکه خود غزالی خصوصیات آن شکی را که در کتاب خود (المنقذ من الضلال) مطرح نموده تصریح کرده است.

غزالی در شک خود تا آنجا پیش رفت که حتی براهین عقلی و نیز اولیاتی مانند محال بودن اجتماع نفی و اثبات در شیئی واحد و یا محال بودن حادث و قدیم یا معدوم و واجب بودن شیئی واحد را نیز نپذیرفت. [1] سپس شک او به قلمرو حسیات نیز سرایت نمود: «که قوی‌ترین آن حس بینایی است که شک در نگاه کردن به ستارگان آنها را بسیار کوچک می‌پندارد، در حالی که دلائل هندسی ثابت می‌کنند که آنها از نظر اندازه از زمین بسیار بزرگ‌تر هستند. [2]

این همان موقعی است که عقل دچار توقف شده و داخل در سفسطه‌ای می‌شود که از یک بیماری عمیق پرده برمی‌دارد و عجیب نیست که پس از آن گفت که به حالتی بین خواب و بیداری دچار شده است. [3] دکتر اعسم با موافقت با ویل دورانت می‌گوید که غزالی به بیماری عقلی ارثی بنام کنظ یا غنظ مبتلا بود که معنای آن «هبوط در قوای جسمانی و عقلی است که به اضطراب روحی منجر می‌شود. [4]

اما برخی صاحب‌نظران معتقدند که عامل سیاسی نقش مهمی در وضع عقلی و روحی پریشان غزالی داشته است، زیرا او از جانب باطنیه و نفوذ افکار آنان در خلیفه احساس خطر می‌کرد و پس از سال 503 هجری در طوس روزگار گذرانید و بلکی از عالم خارجی منقطع شد. [5]

به هر حال سخن گفتن از روش شکاکانه یا شک روشی از نظر غزالی به این معنای نیست که او در قوت عقل شک کرد تا به یقین نائل شود، زیرا غزالی به این شک باز نگشت بلکه به تصوف پناه برد تا در آن نوعی آرامش نفسانی و وصول به تسلیم و رضا را - پس از ناتوانی عقل در حل معضلات و شبهات- جستجو نماید و این در حقیقت خروج عقلی از شک عقلی نیست، بلکه صرفاً فرار از شک به سوی غار تصوف و تأکید بر شک است. غزالی بنا به تعبیر برخی از شک عقلانی خود به نوعی راه حل غیر عقلی رهسپار شد. [6] *

*: روش‌های معرفتی از نظر فلاسفه مسلمان، نوشته شیخ علی جابر، ترجمه پریش کوششی

پی نوشت:

[1]. محمد زیدان، نظریة المعرفة، دارالنهضة العربیة، بیروت 1989 م، ص 177

[2]. همان

[3]. محمد بن محمد غزالی، المنقذ من الضلال، دارالکتب العلمیة، بیروت، ص 27

[4]. عبد الامیر اعسم، الفیلسوف الغزالی، دار الاندلس، بیروت، 1981 م، ص 79

[5]. همان، ص 81

[6]. راجع عبد الحمید الکردی، نظریة بین القرآن و الفلسفة، کتابخانه مؤید، ریاض 1992 م، مجموعه معهد جهانی اندیشه اسلامی، ص 111

